

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فرآیند

سوره مبارک معارج

مرکز قرآن و عترت حوزه علوم اسلامی دانشگاهیان

نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاهها

فرایند تدبر سوره‌ی مبارکه‌ی معارج

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ ^(۱) لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ ^(۲) مِنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ ^(۳) تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ ^(۴) فَأَصْبَرَ صَبْرًا جَمِيلًا ^(۵) إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا ^(۶) وَتَرَاهُ قَرِيبًا ^(۷) يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ ^(۸) وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ ^(۹) وَلَا يَسْأَلُ حَمِيمٌ حَمِيمًا ^(۱۰) يُبْصِرُونَ نَهْمًا يَوْمَ الْمُجْرِمِ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابٍ يَوْمَئِذٍ بِبَنِيهِ ^(۱۱) وَصَاحِبِتهِ وَأَخِيهِ ^(۱۲) وَفَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ ^(۱۳) وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ يُنْجِيهِ ^(۱۴) كَلَّا إِنَّهَا تَأْتِي ^(۱۵) نَزْاعَةً لِّلشَّوْىِ ^(۱۶) تَدْعُو مَنْ أَدْبَرَ وَتَوَلَّى ^(۱۷) وَجَمَعَ فَأَوْعَى ^(۱۸) إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا ^(۱۹) إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا ^(۲۰) وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا ^(۲۱) إِلَّا الْمُصَلِّينَ ^(۲۲) الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ ^(۲۳) وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ ^(۲۴) لِللسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ ^(۲۵) وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ ^(۲۶) وَالَّذِينَ هُمْ مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ ^(۲۷) إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ ^(۲۸) وَالَّذِينَ هُمْ لِقُرُوبِهِمْ حَافِظُونَ ^(۲۹) إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ ^(۳۰) فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ ^(۳۱) وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ ^(۳۲) وَالَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَاتِهِمْ قَائِمُونَ ^(۳۳) وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ ^(۳۴) أُولَٰئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُّكْرَمُونَ ^(۳۵) فَمَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا قَبْلَكَ مُهْطِعِينَ ^(۳۶) عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ عِزِينَ ^(۳۷) أَيُطْمَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُدْخَلَ جَنَّةً نَّعِيمًا ^(۳۸) كَلَّا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِمَّا يَعْلَمُونَ ^(۳۹) فَلَا أُقْسَمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ إِنَّا لَقَائِدُونَ ^(۴۰) عَلَىٰ أَنْ تُبَدِّلَ خَيْرًا مِنْهُمْ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ ^(۴۱) فَذَرْنَهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوْعَدُونَ ^(۴۲) يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعًا كَأَنَّهُمْ إِلَىٰ نُصُبٍ يُوفِضُونَ ^(۴۳) خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهُقُهُمْ ذُلَّةٌ ذَلِكَ الْيَوْمُ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ ^(۴۴)

بخش اول: معانی لغات سوره

سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ: درخواست کننده‌ای درخواست عذاب کرد.	صَبْرًا جَمِيلًا: صبر زیبا، صبر بدون جزع و فزع.
عَذَابٍ وَاقِعٍ: عذاب نقدی و واقع شونده.	يَرَوْنَهُ (رَأَى): می بینند.
دَافِعٍ: دفع کننده.	بَعِيدًا: دور
ذِي الْمَعَارِجِ (عَرَجَ): دارای درجات و مراتب. (جمع مَعْرَج)	نَرَى: می بینیم.
تَعْرُجُ: بالا می رود.	قَرِيبًا: نزدیک
رُوحٍ: جبرئیل.	تَكُونُ: می شود.
خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ: پنجاه هزار سال.	مُهْلٍ: فلز گداخته.
	تَكُونُ الْجِبَالُ: می شوند کوهها.

عَهْن: پشم حلاجی شده.	دَائِمُونَ: پایداران، همیشه ماندگاران
لَا يَسْتَلُّ: نمی پرسد.	يُصَدِّقُونَ (صَدَقَ): تصدیق می کنند.
حَمِيم: خویشاوند نزدیکی است که انسان اهتمام به امر او داشته و برایش دلسوزی بکند.	مُشْفِقُونَ (شَفَقَ): هراسانها، ترسانها.
يُبَصِّرُونَ: نشان داده می شوند.	غَيْرُ مَأْمُون (أَمِنَ): ناامن، غیر ایمن.
يُودُّ: دوست دارد، آرزو دارد.	حَافِظُونَ: مراقبان.
لَوْ يَفْتَدَى (فَدَى): کاش عوض دهد، که فدیة دهد.	مَامَلَكْتَ أَيْمَانَهُمْ: آنچه مالک شده دستهایشان «یعنی کنیزانشان».
يَوْمِنْدٍ: در آن روز.	مَلُومِينَ (لُومَ): ملامت شدگان.
بَنِيهِ: پسرانش.	مَنْ ابْتَغَى (بَغَى): کسی که طلب کند، هر که پی جویی کند.
صَاحِبَتِهِ: همسرش.	وراء: "ورای هر چیزی" جهات خارجی آن است، جهاتی که از آن خارج و به آن محیط است، پشت
فَصِيلَهُ: وقتی از یک قبیله که همه در جد بزرگ مشترکند، یک تیره جدا شود، و جدی اختصاصی و جداگانه برای خود قائل شود، آن تیره را فصیله از آن قبیله می گویند.	عَادُونَ (عَدُو): متجاوزان.
تُؤْوَى (أُوِيَ): پناه می دهد، مأوی می دهد.	رَاعُونَ (رَعَى): مراعات کنندگان.
ثُمَّ يُنَجَّى (نَجَّى): سپس نجات دهد.	شَهَادَاتٍ: گواهی ها. (جمع شَهَادَات)
أَلْطَى: زبانه کشید.	قَائِمُونَ: ایستادگان.
نَزَاعَةً: سخت جداکننده، سخت برکننده.	يُحَافِظُونَ: محافظت می کنند.
شَوَى: اطراف بدن از قبیل دست و پا و امثال آن.	مُكْرَمُونَ: گرامی داشته گان، عزیزان.
تَدْعُوا (دَعَا): فرا می خواند.	قَبْلَكَ: پیش روی تو. آن جهتی است که هر چیزی رو بدان جهت دارد.
مَنْ أَدْبَرَ: کسی که پشت کند، کسی که بگریزد.	مُهْطِعِينَ (هَطَعَ): به معنای کسی است که با نگاه خود به چیزی خیره شود، و چشم از آن برندارد، و این قسم نظر کردن
تَوَكَّلَى: پشت کرد.	خاص دشمنان است، خیره شوندگان
أَوْعَى (وَعَى): وقتی در مورد مال استعمال می شود به معنای نگهداری آن در وعاء - ظرف - است.	يَمِينٍ: طرف راست.
خُلِقَ: آفریده شد.	شِمَالٍ: طرف چپ.
هَلُوعٌ: کم طاقت، آزمند، حرص شدید.	عِزِينَ: جماعات متفرق. (جمع عِزَّة)
إِذَا: زمانی که.	أَيَطْمَعُ: آیا طمع دارد.
مَسَّ: رسید.	كُلُّ امْرَأَةٍ: هر فردی.
جَزُوعٌ: بسیار بی قرار، جزع و فزع کننده.	أَنْ يَدْخَلَ: که واردش کنند، که درآورده شود، که داخل
مُنُوعٌ: بسیار بازدارنده.	کرده شود.

نَعِيمٍ: پرناز و نعمت.	يُوْعَدُونَ (وَعَدَ): وعده داده می‌شوند.
كَلَّا: چنین نیست.	يَخْرُجُونَ: بیرون می‌آیند.
خَلَقْنَا: آفریدیم.	أَجْدَاثٍ: قبرها. (جمع جَدَاث)
مِمَّا مِنْ، ما: از آنچه.	سِرَاعٍ: شتابندگان. (جمع سَرِيع)
لَا أَقْسِمُ: سوگند نمی‌خورم، نه! سوگند می‌خورم.	كَأَنَّ: گویی.
مَشَارِقٍ: مشرق‌ها.	نُصَبُ: آن چیزی را گویند که به منظور علامت در سر راهها
مَغَارِبٍ: مغرب‌ها.	نصب می‌کنند تا رهنورد به وسیله آن، راه را گم نکنند. بت
إِنَّا لَقَادِرُونَ: مسلماً ما توانائیم.	يُوفِضُونَ (فَيْضُ): سرعت می‌گیرند، می‌شتابند.
أَنْ تُبَدَّلَ: که جانشین کنیم، که عوض کنیم.	خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ: در حالی که چشمانشان از ذلت فرو افتاده
مَسْبُوقِينَ: عقب زدگان، شکست خوردگان، پیشی گرفته	است.
شدگان.	(خشوع: به معنای تاثیر خاصی است در قلب که به دنبال
ذَرَّ (وَذَرَ): واگذار، ترک کن.	مشاهده عظمت و کبریا در قلب پیدا می‌شود، نظیر این کلمه
يَخْوَضُوا (خَوْضٌ): تا در باطل فرو روند.	در اعضای بدن کلمه خضوع است.)
يَلْعَبُوا (لَعِبٌ): بازی کنند.	تَرَهَّقُ (رَهَقٌ): می‌پوشاند، فرا می‌گیرد (به معنای پوشاندن و
حَتَّى يُلَاقُوا (لَقِيَ): تا دیدار کنند.	فرا گرفتن چیزی است به قهر و غلبه)

بخش دوم: توضیح مختصر و ترجمه پیوسته آیات

سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ ﴿١﴾

ترجمه پیوسته: در خواست کننده‌ی ای از کافران، عذابی را درخواست کرد که فرودش بر آنان حتمی است
توضیحات: آیه شریفه درخواست عذاب را از بعضی از کفار از در کفر و طغیان حکایت می‌کند، نه خبرگیری از آن راه، و عذاب
 درخواست شده را به اوصافی وصف کرده که به نوعی تهکم و تحقیر بر اجابت دعا دلالت دارد، و آن وصف "واقع" و وصف

لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ است، کلمه "واقع" در آیه جوابی است تحقیرآمیز، و اجابتی است نسبت به درخواست سائل.

لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ ﴿٢﴾

ترجمه پیوسته: عذابی که ویژه کافران است و هیچ چیز آن را باز نخواهد داشت.
توضیحات: جار و مجرور "للكافرين" و همچنین جمله "لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ" متعلق است به عذاب واقع، و صفت آن است. جمله
 مذکور، هم اجابت درخواست آن سائل است و هم تحقیر او است.

مِنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ ﴿٣﴾

ترجمه پیوسته: و از جانب خداوندی است که دارای درجات است و هر فرشته‌ای به تناسب مقام قربش به سوی آن درجات
 عروج می‌کند.

توضیحات: جار و مجرور "من الله" متعلق است به کلمه "دافع"، می‌فرماید: سائل هیچ برگرداننده و دافعی از جانب خدا ندارد، چون این معنا مسلم است که اگر سائل نامبرده دافعی برای آن عذاب داشته باشد، از ناحیه غیر خدا نیست.

مفسرین کلمه "معارج" را به آلت صعود یعنی نردبان معنا و به مقامات ملکوت که فرشتگان هنگام مراجعه به خدای سبحان به آن عروج می‌کنند تفسیر کرده‌اند. جمله بعد هم که می‌فرماید: **تَعْرِجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ مِائَتِينَ أَلْفَ**

سَنَةٍ معارج را به همین معنا تفسیر کرده، پس خدای سبحان معارجی از ملکوت و مقاماتی از پایین به بالا دارد که هر مقام بالاتر، از مقام پایین‌تر خود شریف‌تر است، و ملائکه و روح هر یک بر حسب قربی که به خدا دارند در آن مقامات بالا می‌روند، و این مقامات حقایقی ملکوتی هستند، نه چون مقامات دنیا وهمی و اعتباری.

تَعْرِجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ مِائَتِينَ أَلْفَ سَنَةٍ ﴿١٠﴾

ترجمه پیوسته: فرشتگان و روح در روز قیامت، روزی که مقدار آن پنجاه هزار سال از سال‌های دنیاست به سوی او بالا می‌روند.

توضیحات: منظور از روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است، به طوری که از سیاق آیات بعدی بر می‌آید، روز قیامت است، و مراد از این مقدار - به طوری که گفته‌اند - این است که اگر آن روز با روزهای دنیا و زمان جاری در آن تطبیق شود، معادل پنجاه هزار سال دنیا می‌شود، منظور از عروج ملائکه و روح به سوی خدا در آن روز، رجوع آنها است به سوی خدای تعالی در هنگامی که همه عالم به سوی او بر می‌گردند.

فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا ﴿١١﴾

ترجمه پیوسته: پس صبری نیکو پیشه کن که در آن هیچ بی‌تابی نباشد.

توضیحات: از آنجا که درخواست عذاب واقع از ناحیه سائل مورد نظر از روی استکبار و زور آزمایی بوده و تحمل شنیدن این قسم سخنان بر رسول خدا (ص) گران بود، در این جمله آن جناب را امر به صبر کرد، و صبر را به صفت جمیل توصیف فرمود، و صبر جمیل صبری است خالص که در آن شایبه‌ای از بی‌تابی و شکایت نباشد، و در آیه بعدی این دستور را تعلیل کرده به اینکه آن روزی که عذاب مورد سؤال در آن قرار دارد نزدیک است.

إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا ﴿١٢﴾ وَنَرَاهُ قَرِيبًا ﴿١٣﴾

ترجمه پیوسته: کافران بر پائی رستاخیز را بعید می‌شمارند، و ما به آن علم داریم و آن را نزدیک می‌بینیم.

توضیحات: دو ضمیر در "یرونه" و در "نریه" به عذاب، و یا به یوم القیامه و عذابی که در آن است بر می‌گردد، مؤید احتمال اول

آیه بعدی است که می‌فرماید: **يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ**

و مراد از "رؤیت" نزدیک بودن آن عذاب و یا آن روز و اعتقاد به آن است، و اگر کفار عذاب قیامت را دور می‌بینند و به دوری آن معتقدند، این اعتقادشان ظنی است، و امکان آن را بعید می‌پندارند، نه اینکه معتقد به معاد باشند ولی آن را دور بیندارند، چون

کسی که معتقد به معاد است هرگز درخواست عذاب آن را نمی‌کند، و اگر هم بکند صرف لقلقه زبان است، و اما رؤیت خدای تعالی به معنای علم آن حضرت است به اینکه قیامت محقق است، و آنچه آمدنی است نزدیک هم هست. در این دو آیه امر خدا به صبر جمیل تعلیل شده، چون تحمل اذیت و صبر در مقابل ناگواریها، وقتی ناگواریها را آسان می‌سازد که یقین داشته باشد به اینکه فرج نزدیک است، و همواره به یاد آن باشد.

يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ (۸)

ترجمه پیوسته: آری، آن عذاب در روزی واقع خواهد شد که آسمان همچون فلز مذاب می‌شود
توضیحات: کلمه "یوم" - به طوری که از سیاق بر می‌آید - ظرفی است متعلق به کلمه "واقع".

وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ (۹)

ترجمه پیوسته: و کوه‌ها مانند پشم می‌گردند

وَلَا يَسْئَلُ حَمِيمٌ حَمِيمًا (۱۰)

ترجمه پیوسته: و هیچ خویشاوند دلسوزی از حال خویشاوند خود نمی‌پرسد.

توضیحات: این جمله اشاره است به سختی روز قیامت، به طوری که هر انسانی در آن روز آن قدر مشغول به خویشتن است که به کلی نزدیکان خود را از یاد می‌برد، به طوری که هیچ حمیمی از حال حمیم خود نمی‌پرسد.

يُبْصِرُ وَهُمْ يُودُّ الْمُجْرِمَ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ بِنِيَّةٍ (۱۱) وَصَاحِبَتِهِ وَأَخِيهِ (۱۲) وَفَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ (۱۳) وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ يُنْجِيهِ (۱۴)

ترجمه پیوسته: خویشاوندان را روز قیامت به یکدیگر نشان می‌دهند، ولی از حال دیگری جويا نمی‌شوند، گناهکار دوست دارد و آرزو می‌کند که در برابر عذاب آن روز پسرانش را فدیة دهد، و نیز همسر و برادرش را، و خویشاوندان نزدیکش را همانان که امروز او را در کنار خود می‌گیرند و پناه می‌دهند، و همه کسانی را که در روی زمینند، سپس این فدیة او را از عذاب برهاند.

توضیحات: ضمیر جمع در "بصرون" و ضمیر جمع "هم" هر دو به حمیم‌ها بر می‌گردد.

و سیاق این آیات سیاق اعراض و ترقی نسبت به جمله "وَلَا يَسْئَلُ حَمِيمٌ حَمِيمًا" است، در نتیجه چنین معنا می‌دهد که مجرم به خاطر جرمش آن قدر عذابش شدید می‌شود که آرزو می‌کند ای کاش می‌توانست نزدیکترین اقارب، و گرامی‌ترین عزیزان خود مثلاً فرزندان و برادران و فصیله خود را قربان خود می‌کرد، و بلکه تمامی انسانهای روی زمین را - اگر اختیارشان به دست او بود - می‌داد و عذاب را از خود دور می‌کرد، و معلوم است کسی که از شدت عذاب حاضر است عزیزان خود را فدای خود کند، دیگر کی احوال آنان را می‌پرسد.

كَلَّا إِنَّهَا لَأَطْلَىٰ ﴿١٥﴾ نَزَّاعَةً لِّلشَّوَىٰ ﴿١٦﴾ تَدْعُو أَمِنْ أَدْبَرَ وَتَوَلَّىٰ ﴿١٧﴾ وَجَمَعَ فَأَوْعَىٰ ﴿١٨﴾

ترجمه پیوسته: نه! هرگز فدیة اثری نمی بخشد، چرا که آن آتش آتشی شعله ور است و خاموش نمی گردد؛ دستها و پاها را می سوزاند و از جای بر میکند و به سوی خود فرا می خواند آن کسی را که به ایمان پشت کرده و از پرستش خدا روی برتافته، و ثروتی گرد آورده و آن را در جایی نگه داشته و به مستمندان کمک نکرده است.

توضیحات: کلمه "کلا" به معنای ردع و زیر بار نرفتن است و ضمیر "انها" به جهنم و یا به آتش بر می گردد، و اگر آتش را "لفظی" خوانده، برای این است که اندرون را کباب می کند و شعله ور می سازد.

پس اینکه فرمود: "کلا"، خواست آرزوی نجات از عذاب به وسیله دادن فداء را رد کند، و در بیان علت این رد فرموده: **إِنَّهَا لَأَطْلَىٰ** و حاصل این تعلیل این است که جهنم آتشی است شعله ور، که اعضاء و جوارح واردین خود را می سوزاند، کار آن این است که مجرمین را می طلبد تا عذابشان کند، پس با فدیة دادن از مجرمین بر نمی گردد، حال آن فدیة هر چه می خواهد باشد.

إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا ﴿١٩﴾ إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا ﴿٢٠﴾ وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا ﴿٢١﴾

ترجمه پیوسته: به راستی انسان آزمند و حریص آفریده شده است. چون گزندی به او برسد بی تابی می کند و ناله و اندوه سر می دهد. و چون خیری به او روی بیاورد، آن را به شدت از دیگران باز می دارد.

توضیحات: (این کلمه را دو آیه بعد تفسیر کرده پس) هلوع کسی است که هنگام برخورد با ناملايمات بسیار جزع می کند، و چون به خیری می رسد از انفاق به دیگران خودداری می کند. از سیاق دو جمله "إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا" و "إِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا" پیداست که می خواهد هلوع را معنا کند. از نظر اعتبار عقلی هم هلوع چنین کسی است، چون آن حرصی که جبلی انسان است حرص بر هر چیزی نیست، که چه خیر باشد و چه شر، چه نافع باشد و چه ضار نسبت به آن حرص بورزد، بلکه تنها حرص بر خیر و نافع است، آن هم نه هر خیر و نفعی، بلکه خیر و نفعی که برای خودش و در رابطه با او خیر باشد. و لازمه این حرص آن است که وقتی به خیری رسید خود را بر دیگران مقدم داشته، از دادن آن به دیگران امتناع بورزد، مگر در جایی که اگر کاسه‌ای می دهد قدح بگیرد، پس جزع در هنگام برخورد با شر و منع از خیر در هنگام رسیدن به آن از لوازم هلع و شدت حرص است. و این هلع که انسان مجبول بر آن است - و خود از فروع حب ذات است - به خودی خود از رذائل اخلاقی نیست، و چطور می تواند صفت مذموم باشد با اینکه تنها وسیله‌ای است که انسان را دعوت می کند به اینکه خود را به سعادت و کمال و جودش برساند، پس حرص به خودی خود بد نیست، وقتی بد می شود که انسان آن را بد کند و درست تدبیر نکند، در هر جا که پیش آمد مصرف کند، چه سزاوار باشد و چه نباشد، چه حق باشد و چه غیر حق، و این انحراف در سایر صفات انسانی نیز هست، هر صفت نفسانی اگر در حد اعتدال نگاه داشته شود فضیلت است، و اگر به طرف افراط و یا تفریط منحرف گردد، رذیله و مذموم می شود. پس انسان در بدو پیدایشش در حالی که طفل است هر آنچه که برایش خیر و یا شر است می بیند، و با آن غرائز عاطفی که مجهز به آن شده خیر و شر خود را تشخیص می دهد، و می فهمد که چه چیزی را دوست می دارد و قوای درونیش اشتهای آن را دارد، اما بدون اینکه برای آن چیز حد و اندازه‌ای قائل باشد.

پس هر انسانی در همان آغاز تولدش، و در عهد کودکی و قبل از رشد و بلوغش مجهز به حرص شدید هست، و این حرص شدید بر خیر صفتی است کمالی که اگر نبود به دنبال کمال و جلب خیر و دفع شر از خود بر نمی‌آمد، و چون به حد بلوغ و رشد رسید به دستگاهی دیگر مجهز می‌شود، و آن عبارت است از عقل که با آن حقائق امور را آن طور که هست درک می‌کند، اعتقاد حق و عمل خیر را تشخیص می‌دهد، آن وقت است که حرص شدید در ایام کودکی که او را در هنگام برخورد با شر به جزع در می‌آورد، و در هنگام رسیدن به خیر از بذل خیر جلوگیری می‌شد، مبدل به حرصی دیگر می‌شود، و آن حرص شدید به خیر واقعی و فزع شدید از شر اخروی است، و با در نظر گرفتن اینکه خیر واقعی عبارت است از مسابقه به سوی مغفرت پروردگار، و شر واقعی عبارت است از نافرمانی خدای تعالی، در نتیجه چنین کسی از کار خیر سیر نمی‌شود، و پیرامون گناه نمی‌گردد، و اما نسبت به شر و خیر دنیوی حرصی نمی‌ورزد، و از حدودی که خدای تعالی برایش معین کرده تجاوز نمی‌کند، در هنگام برخورد با گناه حرص خود را با فضیلت صبر کنترل می‌کند، و نیز در برابر اطاعت پروردگار حرص خود به جمع مال و اشتغال به دنیا را با فضیلت صبر کنترل می‌کند، و همچنین هنگام برخورد با مصیبت، جزع خود را با فضیلت صبر ضبط می‌کند، و همین حرص به منافع واقعی برای چنین انسانی صفت کمال می‌شود.

و اما اگر انسان از آنچه عقلش درک می‌کند و فطرتش به آن اعتراف می‌نماید روی بگرداند، و هم چنان (مانند دوران طفولیتش) پای بند هوای نفس خود باشد، و همواره آن را پیروی نموده مشتاق باطل و متجاوز از حق باشد، و حرصش بر خیر دنیوی کنترل نداشته باشد، خدای تعالی نعمتش را مبدل به نعمت نموده، آن صفت غریزش را که بر آن غریزه خلقش کرده بود، و آن را وسیله سعادت دنیا و آخرتش قرار داده بود، از او می‌گیرد و مبدل می‌کند به وسیله شقاوت و هلاکتش تا او را به اعراض از حق و جمع مال دنیا و گنجینه کردن آن وادارد، و این معنا همان است که در آیات متعرض آن شده است.

پس حرصی که منسوب به خداست حرص بر خیر واقعی است، و حرصی که صرف جمع مال و غفلت از خدا می‌شود منسوب به خود انسانهاست، این خود انسان است که حرص خدادادی را مثل سایر نعمت‌ها به سوء اختیار و کج سلیقه‌گی خود به نعمت مبدل می‌سازد.

إِلَّا الْمُصَلِّينَ ﴿٢٢﴾

ترجمه پیوسته: مگر نماز گزاران

توضیحات: این استثناء از انسان هلوع است، و اگر از میان همه امتیازات مؤمنینی که در آیات بعد ذکر می‌شود نماز را اختصاص به ذکر داد، برای این بود که شرافت نماز را رسانیده، و بفهماند نماز بهترین اعمال است. علاوه بر این، نماز اثر روشنی در دفع رذیله هلع مذموم دارد، چون در آیه **إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ** نماز را بازدارنده از هر فحشاء و منکر دانسته.

الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ ﴿٢٣﴾

ترجمه پیوسته: همانان که بر نماز خود مداومت می‌کنند.

توضیحات: اینکه کلمه "صلاة" را به ضمیر "هم" اضافه کرده دلالت دارد بر اینکه بر خواندن نمازشان مداومت داشته‌اند، نه اینکه دائما در نماز بوده‌اند، و ستودن آنان به مداومت در نماز اشاره است به اینکه اثر هر عملی با مداومت در آن کامل می‌شود.

وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ (۲۴) لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ (۲۵)

ترجمه پیوسته: و آنان که می دانند در اموالشان حقی است معلوم و معین، برای نیاز مندی که سؤال می کند و بینوائی که از درخواست کردن ابا دارد

توضیحات: از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود: مراد از **حَقٌّ مَّعْلُومٌ** در آیه شریفه حقی است که صاحب مال به عنوان صدقه از مال خودش جدا می کند، نه زکات واجب. و سیاق آیه خالی از تایید این حدیث نیست، برای اینکه زکات مواردی معین دارد، و منحصر در سائل و محروم نیست. و ظاهر آیه مورد بحث انحصار موارد حق معلوم در دو مورد سائل و محروم است.

وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ (۲۶)

ترجمه پیوسته: و آنان که روز جزا را تصدیق کرده و تصدیق خود را در عمل نشان می دهند.

توضیحات: آنچه از سیاق شمردن اعمال صالحه بر می آید این است که مراد از "تصدیق یوم الدین" این است که مصلین علاوه بر تصدیق قلبی روز جزا عملاً هم آن را تصدیق می کنند، به این معنا که سیره زندگی‌شان سیره کسی است که معتقد است هر عملی که انجام دهد به زودی در مورد آن بازخواست، و بر طبق آن جزا داده می شود، حال چه اینکه عملی خیر باشد و چه شر، اگر خیر باشد جزای خیرش می دهند، و اگر شر باشد جزای شرش می دهند.

و تعبیر به جمله "یصدقون" دلالت دارد بر اینکه تصدیقشان استمرار هم دارد، پس دائماً مراقبند در هر عملی که می خواهند انجام دهند خدا را فراموش نکنند، اگر او آن عمل را خواسته انجامش دهند، و اگر نخواستہ ترکش کنند.

وَالَّذِينَ هُمْ مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ (۲۷)

ترجمه پیوسته: و آنان که از عذاب پروردگارشان بیمناکند.

توضیحات: لازمه اشفاقشان از عذاب پروردگار، علاوه بر مداومتشان به اعمال صالحه و مجاهدتشان در راه خدا، این است که به اعمال صالحه خود اعتماد ندارند، و از عذاب خدا ایمن نیستند، چون ایمنی از عذاب با خوف و اشفاق نمی سازد.

و سبب و علت اشفاق از عذاب این است که عذاب در مقابل مخالفت است، پس بجز اطاعت درونی چیزی نیست که آدمی را از عذاب نجات دهد. از سوی دیگر اطمینانی هم به نفس و درون آدمی نیست، چون ما زورمان به هوای نفسمان نمی رسد، مگر به آن مقدار توانایی که خدای سبحان به ما داده، خدایی که مالک هر چیز است، و مملوک چیزی نیست.

إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ (۲۸)

ترجمه پیوسته: چرا که [می دانند] کسی را از عذاب پروردگارشان ایمنی نداده اند.

توضیحات: این جمله علت ترس مؤمنین از عذاب پروردگارشان را بیان نموده، روشن می سازد که مؤمنین در ترسیدن از عذاب مصابند.

وَالَّذِينَ هُمْ لِأَقْرَبِهِمْ حَافِظُونَ ﴿٢١﴾ إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ ﴿٢٢﴾ فَمَنْ ابْتغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ ﴿٢٣﴾

ترجمه پیوسته: و آنان که دامن خود را حفظ می کنند، مگر از همسرانشان یا کنیزانی که مالک آنها شده اند که اینان نکوهش نمی شوند. پس کسانی که راهی جز آنچه مقرر شده است طلب کنند، قطعاً از مرز الهی گذشته اند.

وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ ﴿٢٤﴾

ترجمه پیوسته: و آنان که امانت های یکدیگر را پاس می دارند و بر پیمان خود، وفادارند.

توضیحات: آنچه از کلمه "امانات" زودتر از هر معنایی به ذهن می رسد، انواع امانت‌هایی است که مردم به یکدیگر اعتماد نموده، و هر یک به دیگری می سپارد، از قبیل مال و جان و عرض، و شخص امین رعایت آن را نموده در حفظش می کوشد و به آن خیانت نمی کند.

و ظاهراً مراد از کلمه "عهد" در آیه مورد بحث قراردادهای زبانی و عملی است که انسان با غیر می بندد، که فلان عمل را انجام و یا فلان امر را رعایت و حفظ کند، و بدون مجوز آن قرارداد را نقض ننماید.

وَالَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَاتِهِمْ قَائِمُونَ ﴿٢٥﴾

ترجمه پیوسته: و آنان که شهادت های خود را بر پا می دارند (در تحمل و ادای آن هیچگونه کوتاهی نمی کنند و در آن تغییری نمی دهند).

توضیحات: معنای شهادت معلوم و معروف است و قائم بودن به شهادت به معنای این است که از تحمل و ادای آنچه تحمل کرده استنکاف نورزد، اولاً وقتی او را شاهد می گیرند شهادت را تحمل کند، و ثانیاً وقتی برای ادای شهادت دعوت می شود استنکاف نورزد، و بدون هیچ کم و زیادی آنچه دیده بگوید.

وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ ﴿٢٦﴾

ترجمه پیوسته: و آنان که بر نماز خود مراقبت دارند و آداب و کمال آن را رعایت می کنند.

توضیحات: منظور از "محافظة بر صلاة" این است که صفات کمال نماز را رعایت کند، و آن طور که شرع دستور داده نماز بخواند.

أُولَٰئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُّكْرَمُونَ ﴿٢٧﴾

ترجمه پیوسته: اینان در بوستان های بهشتی خواهند بود و [در آنجا] مورد احترام قرار خواهند گرفت.

توضیحات: کلمه "اولئک" اشاره است به "المصلین".

فَمَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا قِبَلَكَ مُهْطِعِينَ ﴿٣٦﴾ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ عِزِينَ ﴿٣٧﴾

ترجمه پیوسته: با این وصف که کفر موجب ورود به دوزخ، و ایمان موجب ورود به بهشت است، کسانی که اظهار ایمان کرده و در حقیقت کافرند، چه مقصدی دارند که در کنار تو قرار می گیرند و دیده از تو باز نمی گیرند (همواره ملازم تو هستند)؟ از جانب راست و چپ و گروه گروه؟

أَيَطْمَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ ﴿٣٨﴾

ترجمه پیوسته: آیا هر یک از آنان طمع دارد که با این حضورش، به بهشت سرشار از نعمت در آورده شود؟

توضیحات: این استفهام انکاری است، می پرسد چه چیز ایشان را واداشته که اطراف تو را بگیرند، آیا این طمع وادارشان کرده که یک یکشان با اینکه کافرند داخل بهشت شوند؟ نه، بدانند که کافران چنین امیدی نباید داشته باشند. در این جمله طمع به داخل شدن در بهشت را به یک یک کفار نسبت داده، نه به جماعت آنان، ولی مساله اهطاع را به همه نسبت داد و این بدان جهت بوده که طمع در سعادت و رستگاری وقتی نافع است که در دل فرد طمع کار پیدا شود و او را وادار کند به ایمان و عمل صالح، نه طمع قائم به جماعت، بدان جهت که جماعت است، پس طمع مجموع من حیث المجموع در سعادت تک تک افراد کافی نیست. و اگر داخل شدن در بهشت را به صیغه مجهول از باب افعال آورد، برای آن بود که اشاره کند به اینکه داخل شدنشان در بهشت به اختیار و خواست خودشان نیست، بلکه اگر چنین فرض و طمعی درست باشد کس دیگری ایشان را داخل بهشت می کند، و او خدای تعالی است، که اگر بخواهد چنین می کند، و البته هرگز نمی خواهد، چون خود او چنین مقدر کرده که کفار داخل بهشت نشوند.

از ظاهر جمله **فَمَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا قِبَلَكَ مُهْطِعِينَ** بر می آید که می خواهد رفتار آنان را متفرع کند بر ما قبل، یعنی بر محرومیت مردم از بهشت، بجز طایفه ای از آنان (مؤمنین).

مراد از جمله **لِلَّذِينَ كَفَرُوا** منافقینی است که ظاهراً به رسول خدا (ص) ایمان آوردند ولی دوباره در دل به کفر اول خود برگشتند، و پاره ای از احکام را رد نمودند. آیه مورد بحث مربوط به طایفه ای از مسلمانان است که ایمان آورده و داخل مؤمنین بودند، و بیشتر از مؤمنین واقعی چپ و راست رسول خدا (ص) را احاطه می کردند، ولی در باطن به بعضی از احکام که بر رسول خدا (ص) نازل شده کفر ورزیدند و اعتنایی به آن نکردند. خدای سبحان در این آیات توبیخشان کرده که از احاطه کردن رسول خدا (ص) و همواره با آن جناب بودن سودی نخواهند برد، و نباید طمع بهشت کنند، چون از آنانی که داخل بهشت شوند نیستند، و نه می توانند قضا و قدر خدا را لغو کنند، و نه خدا را به ستوه آورند. مؤید این وجه، آیه بعدی است.

كَلَّا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِمَّا يَعْلَمُونَ ﴿٣٩﴾

ترجمه پیوسته: چنین نیست! ما آنان را از چیزی (نطفه) که خود می دانند آفریده ایم.

توضیحات: در این آیه طمع آنان را رد می کند که به هیچ وجه ممکن نیست با کفر داخل بهشت شوند، و این جمله مربوط به ما بعد است، و مجموع آن و جمله ما بعدش رد قبلی را تعلیل می کند. و خلاصه آن تعلیل این است که: ما آنان را از نطفه خلق کردیم، که خودشان هم می دانند، وقتی چنین است برای ما آسان است که آنان را از بین برده، قومی دیگر بجای آنان خلق کنیم که بهتر از

آنان و مؤمن باشند، و چیزی از احکام دین خدا را رد نکنند، و کسی نیست که بر قضا و قدر ما سبقت گیرد و ما را عاجز سازد، تا این کفار هم طمع کنند از آنان باشند، و با کفر داخل بهشت گردند و قضاء و قدر ما را نقض کنند.

فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ إِنَّا لَقَادِرُونَ ﴿٤١﴾ عَلَىٰ أَنْ نُبَدِّلَ خَيْرًا مِّنْهُمْ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ ﴿٤٢﴾

ترجمه پیوسته: سوگند یاد می‌کنیم به پروردگار مغرب‌ها و مشرق‌های خورشید که قطعاً ما می‌توانیم، که این نفاق‌پیشگان را از بین ببریم و کسانی را که بهتر از آنانند و به خدا ایمان دارند و منکر حقایق نیستند جایگزین آنان کنیم و هیچ کس و هیچ چیزی بر ما سبقت نخواهد گرفت و ما مغلوب نخواهیم شد.

توضیحات: خورشید در هر روز از ایام سالهای شمسی مشرق و مغربی جداگانه دارد، احتمال هم دارد مراد از مشارق و مغارب مشرقهای همه ستارگان و مغربهای آنها باشد.

نکته دیگر اینکه در چنین زمینه‌ای سخن از ربوبیت مشارق و مغارب گفتن، در حقیقت علت قدرت را ذکر کردن است، تا با این تعلیل بفهماند کسی که تدبیر همه حوادث عالم منتهی به او است، هیچ حادثه‌ای او را به ستوه نمی‌آورد و او را از پدید آوردن حادثی دیگر جلوگیر نمی‌شود، چون حوادث، فعل او هستند، پس هیچ خلقی از خلائق او را از اینکه آن خلق را مبدل به خلقی بهتر کند مانع نمی‌تواند بشود، و گر نه خود آن خلق هم شریک او در تدبیر عالم می‌شد، و خدای سبحان واحدی است که در ربوبیت شریکی ندارد.

و در جمله **إِنَّا لَقَادِرُونَ عَلَىٰ أَنْ نُبَدِّلَ خَيْرًا مِّنْهُمْ** مفعول اول فعل "نبدل" ضمیر حذف شده‌ای است که به کفار بر می‌گردد، و به این منظور حذف شده، و نفرموده "نبدلهم" که به خواری و بی‌مقداری امر آنان اشاره نموده، بفهماند که خدای تعالی اعتنایی به کارشان ندارد. و کلمه "خیرا" مفعول دوم است که در حقیقت صفتی است که جای موصوف خود نشسته، و تقدیر کلام "انا لقادرون علیٰ أن نبدلهم قوما خیرا منهم" است، یعنی ما قادریم بر اینکه ایشان را مبدل کنیم به قومی که بهتر از آنان باشند، و بهتر بودن آنها به این است که مردمی با ایمان باشند و به او کفر نوززند، پیرو حق باشند و حق را رد نکنند.

منظور از "سبقت" غلبه است که به طور استعاره سبقت خوانده شده، و مسبوق شدن خدا استعاره از این است که مخلوق او جلو کار او را بگیرد و نگذارد آنان را مبدل به قومی بهتر کند. و سیاق آیه شریفه خالی از تایید مطالب قبل نیست که گفتیم مراد از "الَّذِينَ كَفَرُوا" قومی از منافقین است نه مشرکین، که معاند با دین و منکر اصل معاندند، وجه این تایید این است که ظاهر عبارت "خیرا منهم" یا دلالت دارد و یا حد اقل اشعار دارد بر اینکه در افراد مورد نظر شائبه خیریت هست، که خدا می‌خواهد کسانی را به جای آنان قرار دهد که از آنان خیریت بیشتری داشته باشند، و در مشرکین هیچ شائبه خیریت نیست تا آنان که به جای ایشان می‌آیند بهتر باشند، به خلاف منافقینی که این مقدار خیریت دارند که حفظ ظاهر اسلام را نموده آن را رد نکردند.

پس، از آنچه گذشت روشن گردید که جمله **إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِمَّا يَعْلَمُونَ** تا آخر سه آیه، کلمه "کلا" را تعلیل می‌کند حاصل مضمون این سه آیه این است که: نه، حاشا، برای اینکه اینها خودشان می‌دانند که از نطفه خلق شده‌اند و خلقت از نطفه خلقی است جاری، و رب و مدبر این حوادث جاریه که یکی از آنها همین خلقت انسانها نسل بعد نسل است، خداست، و خدا قادر است که اینان را از بین برده اشخاصی بهتر از آنان را به جایشان قرار دهد، اشخاصی که اعتنایی به امر دین دارند و لیاقت دارند که داخل

بهشت شوند، البته اگر آنان را داخل بهشت کند به خاطر کمال ایمان ایشان است، نه اینکه محکوم و مجبور به اینکار شده باشد، پس این تقدیر الهی که بهشت مخصوص صالحان از اهل ایمان است، هرگز نقض نمی شود.

فَذَرْمُ يَخْوُضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوْعَدُونَ ﴿٤٣﴾

ترجمه پیوسته: پس آنان را واگذار تا در بیهودگی هایی که بدانها پرداخته اند، فرو روند و به کارهایشان که بازیچه و بی هدف است سرگرم باشند تا آن روزشان را که به آنان وعده داده می شود، دیدار کنند

توضیحات: در این آیه رسول گرامی خود را دستور می دهد آنان را در آنچه هستند رها کند و اصرار نرزد به اینکه با استدلال آنان را به راه آورد و با موعظه و اندرز آنان، خود را به تعب اندازد.

و اینکه وضع آنان را خوض و لعب نامیده، دلالت دارد بر اینکه طایفه مورد بحث از اصرار و لجبازی که دارند خیر نمی بینند، و این اصرارشان نظیر بازی است که جز در عالم خیال هیچ سود حقیقی در آن نیست، پس باید رها شوند، تا آن روزی را که وعده داده شده اند دیدار کنند، و آن روز قیامت است.

و اینکه کلمه یوم را اضافه کرد به ضمیری که به آنان برمی گردد و فرمود "روزشان" اشاره دارد به اینکه آن روز به نوعی اختصاص به ایشان دارد و آن عبارت است از اختصاص به عذاب.

يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعًا كَأَنَّهُمْ إِلَىٰ نُصُبٍ يُوفِضُونَ ﴿٤٤﴾

ترجمه پیوسته: روزی که از گورهایشان شتابان بر می آیند؛ گویی آنان [گم گشتگانی هستند که] به سوی نشانه ای که برای راهیابی نهاده شده است، می شتابند.

توضیحات: این آیه روز مذکور را که وعده اش را به آنان داده اند، یعنی روز قیامت را بیان می کند.

خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ ذَلِكِ الْيَوْمِ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ ﴿٤٥﴾

ترجمه پیوسته: این در حالی است که چشمانشان فرو افتاده و خفت و خواری بر آنان چیره شده است این همان روزی است که به آنان وعده داده می شد.

توضیحات: اگر خشوع را به دیدگان نسبت داده، با اینکه حالت قلبی است، بدین جهت است که آثار خشوع قلبی در چشم ظاهر می شود.

ذَلِكِ الْيَوْمِ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ، کلمه "ذلک" اشاره است به اوصافی که قبلا برای قیامت ذکر کرده بود، یعنی بیرون شدن از

قبر و سرگردان دویدن و هویدا شدن آثار خشوع قلبی در دیدگان.

بخش سوم: قسمت بندی سوره

قسمت سوم: ۳۶ تا ۴۴

قسمت دوم: آیه ۱۹ تا ۳۵

قسمت اول: آیات ۱ تا ۱۸

بخش چهارم: جهت هدایتی هر قسمت از سوره

جهت هدایتی قسمت اول

کافری درخواست عذاب می‌کند و خدای متعالی عذاب درخواستی او را به وقوع حتمی و برگشت ناپذیر توصیف می‌فرماید و رسول خود را به صبری جمیل در برابر درخواست او فرمان می‌دهد، تا اینجا فهمیده می‌شود که این درخواست از روی استهزاء و در مقام انکار بیان می‌شده است، در ادامه برای تعلیل امر به صبر، از نزدیک بودن این عذاب خبر می‌دهد و با بیانی انذاری، تصور کافران را در خصوص بعید شمردن این عذاب رد می‌کند و در انتهای انذار، این عذاب را ویژه کسانی می‌داند که پشت کردند و روی برتافتند و به جمع و انباشت مال پرداختند، یعنی کافران دنیاگرا؛ کل این محتوا بدین ترتیب قابل جمع‌بندی است: کافران دنیاگرا به منظور تحت الشعاع قرار دادن دعوت حق پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم)، به تبلیغات منفی روی آوردند، آنان می‌خواستند با درخواست عذابی که به گمانشان بعید بود، آن حضرت را به ستوه آورده و بدین ترتیب فضایی منفی و مبتنی بر کذب و عید عذاب در اذهان عمومی ایجاد کنند، خدای متعالی این دسیسه را با دو رویکرد خنثی می‌کند: اول آنکه عذاب درخواستی آنان را حتمی و برگشت ناپذیر معرفی می‌کند. دوم آنکه رسول خود را به صبر فرمان می‌دهد و باز قریب بودن عذاب را به عنوان دلیل صبر بیان می‌کند.

جهت هدایتی قسمت دوم

این آیات به اولین سبب و انگیزه‌ای که انسان را به رذیله اعراض از یاد خدا و به جمع اموال و گنجینه کردن آن و در آخر دچار آتش خالد شدن و می‌دارد اشاره می‌کند، آتشی که فرمود: **لَطِيئَةٌ لِّلشَّوْىِ**.

این سبب، صفت «هلع» (حرص و آزمندی شدید) است، صفتی که حکمت خدای متعالی آن را در خلقت انسان به ودیعه نهاده است، تا او به وسیله آن به خیر و سعادت خویش رهنمون شود، اما انسان ناسپاس این وصف را به ضرر خویش فاسد می‌کند و به جای به کارگیری آن در مسیر سعادت، به واسطه آن راه هلاکت دائمی را می‌پیماید، مگر مومنانی که اهل عمل صالح هستند، که آنان در بهشت خدا مورد تکریم واقع خواهند شد. و استثناء مومنان اهل نماز، نه از این روست که این صفت در ایشان نیست، بلکه بدان جهت است که ایشان این وصف را از مدار کمال خویش خارج نکرده و به این نعمت را به نعمت مبدل نساخته‌اند. گفتنی است، تقدیم نماز بر سایر اعمال صالحه‌ای که در این آیات شمرده می‌شود، بر شرف و برتری آن دلالت دارد، افزون بر اینکه نماز در دفع رذیله حرص مذموم اثر آشکاری دارد.

جهت هدایتی قسمت سوم

آیات مورد بحث مربوط به طایفه‌ای از مسلمانان است که ایمان آورده و داخل مؤمنین بودند، و بیشتر از مؤمنین واقعی چپ و راست رسول خدا (ص) را احاطه می‌کردند، ولی در باطن به بعضی از احکام که بر رسول خدا (ص) نازل شده کفر ورزیدند و اعتنایی به آن نکردند. خدای سبحان در این آیات تویبیشان کرده که از احاطه کردن رسول خدا (ص) و همواره با آن جناب بودن سودی نخواهند برد، و نباید طمع بهشت کنند، چون از آنانی که داخل بهشت شوند نیستند، و نه می‌توانند قضا و قدر خدا را لغو کنند، و نه خدا را به ستوه آورند. در ضمن اینها خودشان می‌دانند که از نطفه خلق شده‌اند و خلقت از نطفه خلقتی است جاری و این طایفه نمی‌تواند خدا را از خلقت اشخاص بهتر و داخل بهشت کردن آنان جلوگیری کنند.

بخش پنجم: جهت هدایتی سوره مبارکه معارج

بعد از آنکه در قسمت اول از آیات این سوره در ذیل داستان درخواست عذاب بیان کرد که عذابی واقع شدنی دارند، که هیچ دافعی از آن نیست، و آن عذاب آتشی است متلظی، و نزاعه للثوی، که هر اعراضگر، و هر کسی را که مال جمع می کند و گنجینه می سازد به سوی خود می کشد.

و نیز بعد از آنکه در قسمت دوم از آن آیات ملاک گرفتاری آنان به این بدبختی را ذکر کرد و فرمود که: ملاک آن این است که انسان مجهز به غریزه هلع و غریزه حب خیر برای خویش است، و این غریزه ها او را به پیروی هوای نفس می کشاند و وادار می کند در برابر هر حقی که با آن مواجه می شود استکبار کند، و از این راه به آتش جاودانه اش مبتلا می کند، آتشی که به جز صالحان و معتقدین به روز جزا و ترسندگان از عذاب پروردگار، کسی از آن نجات نمی یابد.

در قسمت سوم از آیات روی سخن را به همان کفار نموده مثل کسی که از رفتار آنان به تعجب آمده، سخن می گوید، چون ایشان دورادور رسول خدا (ص) را گرفته چپ و راست او را احاطه کرده اند، و از او جدا نمی شوند، اما با دلهایی متفرق. و با چشم ظاهری به آن جناب اقبال نموده اند، ولی دلهایشان از آن جناب اعراض دارد، لذا رسول گرامی خود را مخاطب قرار داده می فرماید: چرا اینان اینطورند؟ آیا یک یک اینان انتظار دارند در عین اینکه کافرند داخل در جنت نعیم شوند؟ با اینکه خدای سبحان مقدر فرموده با جنت خود به جز افراد مؤمن را که خود استثنا کرده کسی را گرامی ندارد، آیا اینها با این توقعشان می خواهند از خدا سبقت بگیرند و او را عاجز سازند؟ و حکم او را نقض و تقدیر او را باطل سازند؟ حاشا که بتوانند، زیرا خدایی که آنان را از نطفه ای خوار و بی مقدار آفریده قادر است از همین نطفه که آنان را آفریده کسانی بهتر از ایشان بیافریند، کسانی که او را پرستند و داخل جنتش شوند. و در آخر این فصل رسول گرامی خود را دستور می دهد به اینکه خصام و بگومگویی با آنان را تعطیل کند، و آنان را به حال خودشان وا گذارد، تا هم چنان به لجاجتی و سرگرمی خود مشغول باشند، تا آن روزی را که وعده رسیدنش داده شده دیدار کنند.

بنابراین، هماهنگی قسمت اول و سوم به لحاظ محتوایی کاملاً روشن است، زیرا در قسمت اول، سخن از این بود که کافران عذاب را برای خویش نمی دیدند و در مقام انکار، آن را درخواست می کردند و در قسمت سوم سخن از این بود که طمع ورود به بهشت دارند، در نتیجه کافران نه تنها عذاب را برای خود محقق نمی دانند، بلکه آرزوی ورود به بهشت هم دارند. در بیان ارتباط قسمت اول با قسمت دوم نیز می توان چنین گفت: از انتهای قسمت نخست، دانسته شد که این خیالات و اوهام باطل ریشه در دنیاگرایی آنان دارد و از کلام دوم فهمیده می شود، که این دنیاگرایی محصول انحراف در صفت خدادادی هلع است و راه در امان ماندن از انحراف در این صفت، نمازگزار بودن است و نمازگزاران واقعی هم در این کلام معرفی شده اند. پس در جمع بندی نهائی این سوره در صدد: «مقابله با توهم دنیاگرایانه کافران در نفی عذاب از خویش و آرزوی ورود به بهشت» است همچنین گفتنی است این مقابله هم جنبه انذاری دارد (قسمت اول و سوم سوره) و هم جنبه درمانی (قسمت دوم سوره).

وَءَاخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (یونس/ ۱۰)